



## شاعری در جاپان

ترجمه علی اصغر خان

چهل سال پیش در ساحل بحر الکاهل امریکا در وسط جبال و انهار ساحلی آن مقام آواره گردی میکردم. این مسافرت با حال غربت و پای پیاده روز چند میل صورت میگرفت. عزیزم من بنی بزرگ و نواز کنی تحت اشعه درخشان خورشید با يك عالم استراحت و با يك جهان اطمینان و فرحت بعمل می آمد. با وضعیت عجیبی در دامان کوها و گنار دریاهاى آن سر زمین تنها سیر و سیاحت کرده و صرف بقوه جوانی و صحت کامله خود اعتماد راسخی داشتم. شبها چون مامنی جهت استراحت پیدا نمیتوانستم در هوای آزاد بخواب عمیقی فرو میرفتم. اوقاتی چند در زیر درختی منزل ساخته و بر روی تخته سنگی که حیثیت بستری داشت مستریح میشدم.

در اوائل ماه می بطرفی وادی «یوسهات» روان بودم. اتفاقاً شبی در دامان کوهی مسکن ساخته و از مشاهده نهري که بقرب آن جاری بود حظ برمیداشتم. گیاهها و سنگ ریزهای نازک اطراف را جمع کرده و از درخت های

نزدیک شاخچه چند برکننده و بستر درشتی ترتیب دادم. سیاهی شب عالم را فرا گرفت. نعره های آب با کمال وضاحت و خشونت سامعه را متأثر و خوف و دهشت آن سامان را بمراتب می افزود اینست که دل قوی و متحمل مرا نیز قدری مرتعش ساخته و در تحت تاثیر خود قرار داد. از اثر ظلمت اطراف چشم هایم از حد اعتدال بیشتر کشاده شده و دقائقی چند درختان جوانیم را مورد دقت و ملاحظه قرار دادم. پس از آن از مشاهده این درختها چشم برکننده که بطرف بالا مخصوصاً پارچه ابرسیاهی که در ماورای آن ستاره تابانی مانند قطعه الهاس میدرخشید متوجه شدم. تنها من و آن کوكب در آن فضای بی پایان باهم نگران بوده کسی نبود که در هم چه موقع باریک مزاحم و یا مانع ما گردد. من بطرف ستاره و جانب بالا چشم خود را دوخته بودم آن جسم تابان بطرف پایان مراتحت نظر گرفته بود. این مواجهه و تقابل در آن شب ظلمانی و آن وادی تنها قیافه هولناک و منظره مخوفی را تشکیل دادند *نبودند عبادت فریبگی*

ولی حسیاتم را دوباره مانند کشیشل خاموشی ماکه افروز کلیسا مشغول عبادت است مجتمع و شاعر غریب و مشهور چند قرن پیشتر «رتسو» را بخاطر آورده و کلمات او را تکرار می کردم :

در ماه بارانی و مرطوب شبها تاریک است من تنها يك ستاره در آسمان پیدا کرده ام  
آه نمیدانم چه طور با او سخن گویم نمیدانم چگونه با او حرف زنم.  
ستاره مقابلم در آن مقام شامخ و مرتفع خواهش دارد با من بمهربانی و محبت  
حرف زده جوابم گوید وضعیت قبلاً موجب رعب و اضطرابم گردیده بود متدرجاً  
صورت دیگری بخود گرفته و آن منظره مخوف در همان شب قیرگون با کمال



همیشه که علوم انسانی در مطالعات فرهنگی  
 رسالت جامع علوم انسانی

مقبره هائیکه پیش روی آن با سنگهای تراشیده کوه به مهارت تامی مزین گردیده - معلوم نیست کی آنرا ساخته و چگونه  
 اموراتی در آن دفن است مگر محققان قبل از عهد حضرت سلیمان علیه السلام وجود داشته (شکل ۳) منطبقه با پیشرا

محبت و منتهای ملاحظت بنای تبسم و مرحمت را نهاد. ترس و ارتعاشم بفرح و انبساط مبدل و از اثر شکر خند و نوازش آن وجود در خشان بخواب استراحت مشغول شدم. طوریکه رتسو بالای زمین نشسته و از ملاحظه هم چه مناظر محظوظ و متاثر میشد من نیز در این فراش درشت حظ بر میداشتم.

ما اهالی جایان بر روی فرش ها و با بالای زمین نشسته و بطرف مناظر زیبای کائنات بانگهی نحیر و قلب پر از محبتی تماشای میکنیم و ازین لحاظ نسبت بمغربیان براتب مسعود دریم زیرا آنها را افکار دیگری استیلا کرده و چون از عینک خود بینی و استکبار عالم را مینگرد و آمیزش و اختلاط تمامی با مناظر موسوف میکنند خود را می بازند. تا کسی مالک روح عبادت و صاحب اخلاص کاملی نباشد کجا میتواند از تماشا و دیدار هم چه مقامات که با بهترین صورنی آرایش یافته اند متلذذ گردد مغربیانیکه با کمال مباهات ایستاده و با برچوکی ها نشسته مفتخرانه بتماشای مستغرق میگردند در حقیقت خطا میکنند زیرا آنکسیکه با کمال عجز و انکسار بر روی خاک زانو زده و در دریای تماشا شناوری میکند بیشتر از آنها مستفید و محظوظیت شان زیاده تری باشد.

وظیفه يك انسان نشسته است که برگهای لطیف و با طراوت گلها را تحت تدقیق و مطالعه قرار دهد.

تاچه اندازه خوش قسمت است آنکسیکه با حال عجز و انکسار بر روی زمین نشسته و از تماشا حظ بردارد.

هر زمانیکه بطرف نقاشی و شاعری مغرب توجهی کرده و اثرات آنها را در مقابل نظر جلوه میدهیم فوراً بحقیقت این مسئله مطلع میگردیم که همه این ها از روح

و با فکر شخصی طراوش نموده که در عوض نشستن و بی‌آلایش بودن مستقیماً بر روی زمین ایستاده و عوض آنکه به دعا و ثنا پردازد به تنقید مصروف می‌شود. اگر مغربیها دارای روح عبادت و انکسار نمیباشند لازم است که در آوان شعر گوئی حالت زمانی را که میخواهند به بستر خواب استراحت کنند بخاطر آورده و همان کلمات و ادعیهٔ مخصوص را که در آن وقت قرائت میکنند در زمان شاعری تکرار و بعد به انشاء و تحریر پردازند.

چه قدر مسعود است آنکسیکه در فصل بهار موضعی را که از گلپای رنگارنگ و مظاهر نیکوی این فصل مشحون است انتخاب و بر روی زمین بایک جهان خاکساری و کمال عاجزی زانوزده و در عالم نهاشا و حیرت مشغول گردد. من اولین کسی که جهت معرفی مقام رفیع شاعری انگلیز نظریات خود را ابراز داشته‌ام. آری تشعشع ادبی و افکار شعرای آن مملکت آنقدر منور و تابان است که اکثر چشم‌هایم را خیره میسازد. و علت عدم موافقت من با شعرای و ادبای موصوف این نیست که درین ما اختلافات جغرافیائی و امتیازات تعلیمی مفارقت افکنده بلکه سبب اصلی آن همانا عدم مطابقت است در مقابل مشاهدهٔ مناظر نیکو و دلکش جهان یعنی به آن نگاهی که ایشان زیبایی کائنات را نهاشا میکنند ما نظر نمی‌نمائیم. و در مقابل چون در شاعری انگلیس مطالعه میکنم که قلب شاعر شهیر و آبرومند آن سامان وردس ورته « wordsworth » با کمال صفائی و عدم آلایش از ملاحظهٔ قوس و قزح به هیجان و طپش می‌آید و با جان کیتس Jnh Keets از دیدن کواکب درخشان در هنگام سرود آخرین غزل خود متأثر شده و دلش را حرکت شدیدی استیلا میکند فرحت و شادمانی من خیلی زیاد شده و آن دو شاعر توانارا با خود هم آواز ملاحظه میکنم ولی امثال ایشان خیلی کم و اکثریت ندارند.

در شام بیست و هشتمین ماه فروری سنه ۱۸۲۱ هنگامیکه شاعر جوان انگلیند کیتس با حال موحشی انتظار مرگ را میکشید و از بندر گاه انگلیند بطرف ایتالی عزیمت مینمود بحصه زبرین سطح کشتی برآمده و با قلب پر از خشوع به طرف ستارگان نگاه میکرد. انوار و لمعات آن اجسام تابان او را در تحت سحر و جادو گرفته و کاملاً مفتون گردید. در این آوان وضعیت این شاعر حساس بمراتب از روتسوی جایان ابر بوده حالت فقر و پریشانی او کاملاً نمودار بود لمحات آخرین حیات بازیائی و امعان ستارگان کیفیت موثری تولید کرده اثرش را خیلی عزیز و گرامی ساخت. پس آیا اهمیت این مسئله را که انسان اولاً قلب خود را صاف و منتهای خشوع و عاجزی را کار فرما شده و بعد بطرف مناظر قشنگ عالم نظری افکنده و حفظ بر دارد که اشتباه خواهد نمود؟ اگر یکی از مغربیان خواهش دارد روح حقیقی شاعری را در جاپان مطالعه کرده و چیزهای مخصوصه این مملکت را بداند اینست که ساعاتی چند بامن طرح رفاقت افکنده و بهر کجا که خواهم متفقاً روان گردد.

من رفیق مغربیم را در معبر سنگی باغی بایستادن و استماع کلماتم مأمور میکردم « این راه باریک » روحی نام دارد اینجا موضعی است که شما دنیا را بکسره فراموش کرده و در عالم تنهایی قدم میگذارید » من میدانم که در این هنگام دوست خارجییم باطراف باغ اوراق نفیس در ختان را مشاهده کرده و بالاخره چشم های خود را بطرف توه خاکی چند ساله معطوف میکرداند بار دیگر دوستم را مخاطب میسازم « آیا میدانی تنهایی چه عالمی دارد ما مشرقیان خیالات و افکار بلند شاعرانه خود ها را در تنهایی سروده و

از این سبب خیل مسروریم». اینجا موضع تنهائی و این غارزیبا و قشنگی است. معنویت این جا حکمرانی دارد. در این محل بغیر از سکوت و خاموشی حقیقت و راستی دیگر چیزی نیست این خاموشی و سکوت عمیق مرا مجبور میسازد که سلسله گفتار خود را بیشتر ادامه دهم. از بر تو خاموشی انوار حقیقت و راستی ضیا افکن گردیده و برای ما میآموزند که چطور بحر وسیع عالم را طی نمود و از کدام راه با کثاکش و گیر و دار حیات پنجه داد آیا بجه ذریعه خاک تود های زندگانی منهدمه را پاک و چگونه هوای زندگانی را صاف و بی آرایش باید ساخت؟

این هنگامیست که بر فیق مغربیم خواهیم فهاند اینکه بر روی زمین نشسته و بگوشه های این اطاق تاریک نظری افکنند عالم را از عینک خضوع و انکسار نگاه کرده و بطرف حواشی اطاق موصوف عمیقانه ملاحظه کند. بار دیگر او را مخاطبت خواهیم نمود «ما باید بطلب این سمان تشکر کرده و خیلی مغتنم بشماریم زیرا تاریکی تصورات و افکار <sup>شوشکلا علم انشا و مطالبات فرنگی</sup> تشنه ما را <sup>تلاش ما مع علم انشا</sup> ایک جانب بخوبی نمر کز میدهد.» در وسط اطاق دوست خود را قیادت و رهبری نموده و از او خواهش میکنم که بر روی فرش بور یائی این مقام بنشیند یقین دارم آنکه تقاضایم را جهت بستن چشم ها و دخول عوالم خیالی تکذیب نخواهد کرد. اگر از او مستفسر شوم آنکه ادعیه و تصورات خود را در این عالم تنهائی که خاموشی و فرحت زاده آنهاست بمن بشنوند آیا جوابم چه خواهد بود؟ خیلی خوش دارم بدانم تفکر در روحش چه اثری می بخشد. شاید رفیقم متبسم شده و حرفی بر زبان نیارد.

«باقی دارد»